

## اسرار ۱۱ سپتامبر

نیکولای مالشوسکی

<http://www.fondsk.ru/news/2012/09/11/tajna-11-sentjabrya.html>

۲۴ سنبله ۱۳۹۱

بر اساس مطالعات اجتماعی در آمریکا، اکثریت آمریکائیه‌ها واقعه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ را «حادثه‌ای مهمتر از حمله به پایگاه نظامی آمریکائی پرل هاربر در سال ۱۹۴۱» ارزیابی می‌کنند. در جریان نظرخواهی، حتی شاهدان جان بدر برده از حادثه سال ۱۹۴۱ نیز این ارزیابی را مورد تأیید قرار دادند.

امروز دیگر آشکار است که در ماه دسامبر سال ۱۹۴۱ رهبری دولت آمریکا دقیقاً می‌دانست که ژاپن به پرل هابر حمله خواهد کرد. با این وجود، نه تنها به هیچ اقدامی برای جلوگیری از حمله دست نزد، حتی مقدمات آن را فراهم آورد و با قربانی کردن زندگی پانصد نفر آمریکائی، پای آمریکا را به جنگی کشاند که به نفع دوایر حاکمه بود. درست به همین سبب هم، وزیر جنگ وقت آمریکا، هنری استیمسون پس از جلسه دولت در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۱، به سخن دقیقت ۱۲ روز قبل از حادثه حمله به پرل هاربر، در دفتر یادداشت خود نوشت: «سخن از آن بود که ما برای وادار ساختن ژاپنی‌ها به شلیک اول، بدون اینکه خود را با خطر بسیار بزرگی مواجه سازیم، چکار باید بکنیم. این یک کار دشوار خواهد بود».

برخی‌ها بر این باورند، که آمریکائیه‌ها این نوع تحریکات را از نازیها آموخته‌اند. بعنوان مثال، بمنظور توجیه حمله به فرانسه، در ۱۰ ماه مه سال ۱۹۴۰ به شهر خودشان، فریبورگ حمله کردند. این کاملاً صحیح نیست. در گذشته نسبتاً دور، حتی قبل از ظهور فاشیسم در آلمان، آمریکائیه‌ها در ۱۵ فوریه سال ۱۸۹۸، با هدف توجیه جنگ علیه اسپانیا، ناو جنگی «من» (Men) خود را در بندر هاوانا منفجر نموده و جان چند صد دریانورد خویش را فدا کردند. دولت آمریکا «اسپانیائی‌های خائن» را مسئول این خربکاری اعلام کرد، بطوریکه در همه کتابهای درسی تاریخ ایالات متحده نوشته می‌شود: «ناو آمریکائی "من" در اثر انفجار مین اسپانیائی در بندر هاوانا غرق شد». جنگ مورد نیاز واشنگتن، در واقع، اولین جنگ در راه سلطه جوئی جهانی آمریکا، بدین ترتیب آغاز شد. زمانیکه پس از سالهای طولانی، کشتی از آب بیرون کشیده شد و مورد مطالعه قرار گرفت، برغم همه ادعاها، معلوم شد که کشتی نه در اثر

انفجار از بیرون، یعنی توسط «اسپانیایی های خائن» که می توانست در قسمت آبخور آن سوراخ ایجاد نماید، بلکه در نتیجه انفجار بسیار قوی از داخل، دو تکه و غرق شده بود... یک مثال دیگر: طبق اسناد منتشره در شماره ۱۲ اکتبر ۲۰۰۱ مجله «اکسکلوزیو انتلیجنس رویو» (Executive Intelligence Review) و همچنین در کتاب جیمس بامفورد (James Bamford)، با عنوان «واقعیت اسرار: کالبد شکافی فوق محرمانه آژانس امنیت ملی» (Body of Secrets: Anatomy of the Ultra-Secret National Security Agency)، فرماندهی نظامی آمریکا (کمیته مشترک رؤسای ستاد) قصد داشت به عملیات تروریستی علیه آمریکا دست بزند تا از طرق فریبکارانه آمریکاییها را به حمایت از جنگ احمقانه ای که آنها در صدد آغاز آن علیه کوبا بودند، وادار سازد. طرح تروریستی، «عملیات نوردوودس» (Operación Northwoods) نامیده شد (اجرای آن بخاطر شکست در خلیج خوکها، پس از آن که رئیس جمهور کندی کار با کوبا را از سازمان سیا به پنتاگون محول کرد، متوقف گردید). در نسخه اولیه طرح حمله نظامی، «ابتکارات بخوبی هماهنگ شده»، عملیات تروریستی داخلی و در اطراف پایگاه دریائی آمریکا در خلیج گوآنتاناموی کوبا، خرابکاری و غرق کشتی ها در نزدیکی ورودی هاوانا گنجانده شده بود. در نسخه بعدی، «... ضرورت حادثه "بیاد داشته باش مین" ... ما باید کشتی آمریکا را در خلیج گوآنتانامو منفجر سازیم و کوبا را متهم کنیم . . . لیست تلفات در روزنامه های آمریکائی می توانند موج حمایت مردم را برانگیزانند . . . ما می توانیم در منطقه میامی و دیگر شهرهای فلوریدا و حتی در واشنگتن بنام کوبای کمونیستی به عملیات گسترده تروریستی دست بزنیم. ترورها می توانند حتی مهاجران کوبائی را که به آمریکا پناهنده شده، در بر گیرد. اگر ما بتوانیم کشتی های پر از کوبائییها را در راه فلوریدا (واقعی یا خیالی) غرق کنیم، بهتر خواهد بود... ما باید بتوانیم یک کارزار سوءقصد به جان مهاجران کوبائی مقیم آمریکا براه اندازیم... همچنین منفجر کردن مواد منفجره پلاستیکی در چند مکان بدقت انتخاب شده، دستگیری جاسوسان کوبا و انتشار اسناد جعلی بسیار مؤثر خواهد بود...».

امروز با گذشت یازده سال، بسیاری از جوانب این فاجعه هنوز بی جواب مانده است. برای یافتن پاسخ آنها و حل معمای ۱۱ سپتامبر، تا کنون آندرناس فون بیولوف، وزیر علوم و فن آوری و رئیس بلاتغییر کمیسیون اطلاعات مجلس فدرال آلمان در طول ۲۰ سال گذشته، گور ویدال،

نویسنده و روشنفکر آمریکائی، **تری میسان**، روزنامه نگار فرانسوی و مؤلف کتاب «**۱۱ سپتامبر**»:  
**دروغ بزرگ**» و بسیاری دیگر، به تحقیقات گسترده ای دست زده اند.

همه آنها اظهارات و بیانیه های رسمی دولت آمریکا را مردود می شمارند... در مصاحبه مندرج **کنت هابارد (Kenneth Hubbard)** با **گور ویدال** در شماره ۲۳ فوریه سال ۲۰۰۳ روزنامه اسپانیائی «**La Vanguardia**» گفته می شود، که «رسانه های آمریکائی همه حقیقت حادثه ۱۱ سپتامبر را به خوانندگان خود نمی گویند». نویسنده در همان مصاحبه به واقعیت خطرناکی مانند «امکان رابطه سه جانبه بین سازمان سیا، سازمانهای امنیتی پاکستان و یکی از تروریستهای شرکت کننده در واقعه ۱۱ سپتامبر تأکید می کند». با این وجود، هم گور ویدال و هم دیگر محققان به واقعیتهای تکاندهنده ای اشاره می نمایند، که صرفنظر از همه روشنی آنها، بهیچوجه از سوی مقامات رسمی آمریکا مورد توجه قرار نمی گیرند.

قبل از هر چیز، ربودن هواپیماها با چاقوهای کاغذبری از سوی یک گروه ۳-۴ به شک و تردیدها دامن می زند. با وجود همه گل و گشادی خطوط هوائی آمریکا، کابین خلبانان بسته است و در سالن هواپیماها نیز همیشه تعداد قابل توجهی مسافر و خدمه وجود دارند. البته، این مسئله منتفی نیست که ممکن است در یک هواپیما وضعیت شگفت انگیزی پیش بیاید و زمانیکه در کابین باز می شود، هیئت پرواز قبل از فشردن دکمه هشدار، بلافاصله تسلیم تروریستهای بشوند که پس از ورود به کابین، باید کدگذار را خاموش کنند. ولی احتمال پیش آمدن چنین وضعیت مشابه، همزمان در دو هواپیما خیلی کم، در سه هواپیما، تقریباً غیرممکن، و در چهار هواپیما، بطور کلی امکان پذیر نیست. مسئله این است که ایالات متحده آمریکا (مثل اتحاد شوروی در سابق) دارای سیستم گسترده ماهواره ای و ردیابی هواپیما در اراضی خود می باشد که نه تنها از سوی برجهای مراقبت هواپیمائی، حتی بواسطه سیستم ویژه ای نیز اداره می شوند. آنها تحت کنترل سازمانهای امنیت ملی آمریکا بوده و با شبکه تلفن معمولی که هکرها بتوانند به عملیات پیچیده دست بزنند، ارتباطی ندارند.

حیرت انگیزتر این است که از ربوده شدن ۱۱ یا ۱۴ هواپیما بدست تروریستها خبر داده می شود و در عین حال، پس از ربوده شدن چهار هواپیما، پروازها ۴۰ تا ۶۰ دقیقه دیگر نیز ادامه دارد. در طول این مدت، خارج شدن آنها از مسیر هوائی خود وضعیت فوق العاده ای پیش می آورد و گزارش آن، مستقیماً به «بالا»، به رئیس جمهور آمریکا داده می شود. چرا در این مورد گزارش نشده است، بعنوان یک معمای حل ناشده تا امروز باقی مانده است. ممکن است یافتن پاسخ چند سؤال زیر به حل این معما کمک نماید.

چگونه هواپیماهای مسافری می توانستند از دید برجهای مراقبت فرودگاهها و سیستم ردیابی پدافند هوایی نیروهای نظامی آمریکا «پنهان» شوند؟ اگر همه آنها دیده می شدند، در این صورت، چرا نه سرویس زمینی غیرنظامی و نه نظامی نسبت به انحراف هواپیماها از مسیر خود واکنش نشان ندادند؟ چرا در حالیکه پاسپورت کاغذی تروریست رباینده هواپیما بطور سالم بدست آمده ولی، جعبه های سیاه مقاوم در مقابل ضربه مافوق قوی حاوی اطلاعات پرواز و همچنین، مکالمات پرواز بخاطر غیرقابل استفاده بودن، محتوی هیچگونه اطلاعات قابل فهم نیستند؟

چه کسی از طبقات بالائی برجهای دوقلوی مرکز تجارت جهانی تا زمان برخورد و در لحظه برخورد هواپیمای «بوئینگ - ۷۶۷» وابسته به شرکت هواپیمائی «آمریکن ایر لاینس» فیلمبرداری می کرد؟ چرا چند دوربین فیلمبرداری سینمائی و تلویزیونی مستقر در مناطق مختلف نیویورک، گوئی با یک فرمان، بطور همزمان بر روی نقطه برخورد هواپیما تمرکز کرده بودند؟ به چه دلیل دولت آمریکا بمدیریت جورج بوش، حتی قبل از آغاز تحقیقات در باره این عملیات تروریستی، درست همان روز حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بکمک نمایشهای مغرضانه همه رسانه های جمعی آمریکا در باره «دشمن واقعی»، افکار عمومی جامعه جهانی را بسوی تروریست شماره یک جلب کرد؟

چرا حتی یکی از افرادی که رسماً بعنوان تروریست شناخته میشوند، جزء مسافر این هواپیماها نبودند؟ چرا تروریستها هنگام تدارکات، رد پای خود را گله وار باقی گذاشتند؟ آنها خریدهای خود را با کارت اعتباری بنام خود پرداخت می کردند، در مدرسه پرواز، خود را با نام خود به مربیان شان معرفی می کردند، آخرین نامه، نامه وداعیه خود را برای اینکه در جای مطمئنی نگهداری نمی شدند و به آدرس گمراه کننده فرستاده نشود، در آخرین پرواز همراه خود برداشتند تا بدست پلیس فدرال بیافتد... بویژه، مسئله پیدا شدن اتوموبیلهای پارک شده تروریستها در پارکینگ بزرگ فرودگاه واقعیت جالبی بنظر می رسد. در اینجا نیز مثل فیلمهای بز- بکش هالیوودی، قرآنها بجا مانده بزبان عربی، دستورالعملهای هدایت هواپیماهای «بوئینگ» یافته می شوند. و، ظاهراً، برای اینکه هیچ کس کمترین تردیدی بخود راه ندهد، آنها یک نوار ویدئویی هم از جریان آموزش خود در مدارس پرواز آمریکا بجا گذاشتند.

چرا دولت آمریکا از قبول پیشنهاد کمکهای انساندوستانه، پزشکی و فنی روسیه (وزارت حوادث غیرمترقبه روسیه) و سازمانهای خارجی بسیار دیگر و شخصیتهای حقیقی امتناع کرد؟ چرا مردم آمریکا و کنگره ایالات متحده آمریکا بعنوان مدافع منافع آن، خواستار استعفای رهبری نهادهای فدرال مسئول امنیت ملی نشدند؟ چرا مدیر مسئول پروازهای همان روز در آمریکا،

ژنرال رالف ابرهارت (Ralph Eberhart) نه فقط به مسئولیت جلب نشد، حتی موقعیت خود را استحکام هم بخشید؟ چرا رئیس سازمان سیا پس از این شکست آشکار، از کار بر کنار نشد، ولی به بودجه تخصیصی به سازمان تحت مدیریت او ۴۲٪ افزوده شد؟ چرا بودجه نظامی آمریکا که پس از تجزیه اتحاد شوروی بطور پیوسته کاهش می یافت، ولی بلافاصله پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، رو به افزایش نهاد و به رقم ۳۹۶ میلیارد دلار رسید؟ بعنوان مقایسه: بودجه نظامی روسیه، چین، انگلستان، ژاپن، آلمان، فرانسه، ایتالیا، هندوستان، اسپانیا و چند کشور دیگر، مجموعاً رقم ۳۸۲ میلیارد دلار را تشکیل می داد.

حتی اگر بن لادن و یا هر فرد عرب نام دیگری بعنوان رهبر تروریستها، برای وارد آوردن ضربات واقعا کاری به ایالات متحده آمریکا کوشش می کرد، براحتی می توانست ضربات را بمدت دو هفته دیگر به تأخیر انداخته و آنها را با تاریخ گشایش کنگره (با حضور رئیس جمهور و همه اعضای کابینه دولت، و همچنین رهبران سازمانهای امنیتی آمریکا) هماهنگ سازد. اگر هدف «حمله» تروریستها معطوف به تأثیرگذاری بیشتر و وارد آوردن شوک به افکار عمومی می بود، وارد آوردن ضربه به ساختمان کنگره در همان روز می توانست موجب چنان هرج و مرج سیاسی بشود که خروج آمریکا را از آن مشکل می ساخت. چرا دو برج، که در ساخت هر یک از آنها در حدود ۵۰۰ هزار تن بتون آرمه بکار رفته، عملاً به خاکستر تبدیل شدند؟ کدام انرژی این همه مصالح ساختمانی را بمعنای واقعی کلمه به پودر تبدیل کرد و چنین درجه حرارت غیرقابل تصور ۳۰۰۰ درجه (بیش از درجه حرارت آتشفشان) را تولید کرد و موجب سوختن بقایای برجها در مدت سه ماه دیگر گردید؟ این آتش بکمک کدام سوخت تا ۱۹ دسامبر خاموش نشد؟ چرا آتش نشانان که هیچوقت محل حادثه را ترک نکردند، نمی توانستند آن را خاموش سازند؟

هم متخصصان اروپائی و هم آمریکائی بر این باورند که ساختمانهای مرکز تجارت جهانی نه در اثر برخورد هواپیماها، بلکه در نتیجه انفجار از داخل به قطعات کوچک تقسیم شدند. مثلاً، سازندگان فیلم آمریکائی «تغییر سرگردان ۱۱/۹» اظهار می دارند: «برجهای دوقلوی نیویورک در اثر انفجار مخازن سوخت هواپیماها در صبح ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ساختمانها تخریب نشدند. برجهای مرکز تجارت جهانی را سازمانهای امنیتی آمریکا ویران کردند». متخصصان آمریکائی نیز، که گزارش خود دایر بر نتایج تحقیقات پیرامون حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر را به کنگره آمریکا تقدیم کرده اند (۹/۲۰۰۷/۱۱)، تأیید می کنند که برجهای مرکز تجارت جهانی با شرکت دولت آمریکا مین گذاری شده بود. یکی از

موضوعات اصلی گزارش یک گروه متشکل از چندین ده نفر از مهندسان سازه و معماران آمریکائی چنین است: «اف بی آی آمریکا را منفجر می کند».

بر اساس داده های آنها، اقدام درست مشابه، مدتی بعد با برج ۴۷ طبقه متعلق به «سالومان برادرز» (برادران سلیمان. م.) واقع در در نزدیکی مرکز تجارت جهانی بعمل آمد. این برج مورد هجوم تروریستها واقع نشد، ولی ۸ ساعت پس از سقوط برجهای مرکز تجارت جهانی کاملاً تخریب گردید و دقیقاً به زمین نشست. در این فاصله مردم را از ساختمان خارج کرده بودند. اما آژانس فدرال حوادث غیرمترقبه ( The Federal Emergency Management Agency) با تمرکز روی ویران شدن دو برج اول، در باره سقوط این ساختمان توضیح نداد. تحلیلگر فرانسوی، **تری میسان** بر این باور است که، این کار بمنظور از بین بردن آثار جرم انجام گرفت. زیرا، در ساختمان شرکت، امواج رادیوئی ویژه برای راهنمایی هواپیماها به سوی هدف کار گذاشته شده بود.

کلید گشایش اسرار ۱۱ سپتامبر را، بعقیده من، باید نه تنها در تلاشهای معطوف به داشتن «اختیار تام» برای شروع جنگ علیه همه جهان، بلکه، در عرصه پیامدهای مالی- اقتصادی «حمله هوائی به آمریکا» هم جستجو کرد.

بستن بازارهای عمده بورس در نیویورک و شهرهای دیگر آمریکا، به رسمی های واشنگتن اجازه می داد تا نه تنها بنیاد ملی و بازار ارز را مورد بازبینی قرار دهند، حتی جریان بحران مالی- اقتصادی را که به مرحله حادی رسیده بود، به سمت دیگری هدایت نمایند. شایسته توجه است که درست در سپتامبر ۲۰۰۱ صندوق بین المللی ارز از طریق فعالیتهای هدفمندانه چندین ساله، از راه انتقاد بی دلیل از سیاستهای مرتبط با اقتصاد برخی کشورها، موفق به آن شد، که اقتصاد همه دولتهای بزرگ را همزمان در آستانه بحران سخت قرار دهد.

سقوط ارزش سهام در عرض ۳۰ روز قبل از ترورها، رو به رشد نهاد و به تناسب موقعیتهای مختلف از ۱۰٪ تا ۲۰٪ افزایش یافت. بدین سبب، در اقتصاد آمریکا نه یک رکود موقتی، بلکه یک بحران ساختاری عمیق، در چهارچوبی که شکاف بین ارزش بخش تولیدی و بخش سوداگرانه به مقیاس غیرقابل کنترلی رسید، آغاز شد (کمتر از ۱۵٪ درآمد ناخالص ملی آمریکا از بخش واقعی، و اما بقیه ۸۵٪ آن، از محل «اقتصاد مجازی حاصل می شد»). در این حال، تأمین امنیت دلار باتکاء کالا و خدمات، بین ۴ تا ۶٪ در نوسان بود و بخش مابقی «ارزش» واحد پول آمریکا به حقوق ارز بین المللی آن وابسته بود، ولی در این حال هم سهم عظیم آن نه بر کالاهای بازار و شرایط واقعی، بلکه بر ارزهای خارجی و دیگر اوراق بهادار متکی بود.

هشدارها در باره انفجار «حباب سوداگری» را که بعقیده بسیاری از کارشناسان، می توانست در اواسط سپتامبر ۲۰۰۱ روی دهد، فقط یک حادثه غیرمترقبه دارای توانائی تأثیرگذاری بر روی افکار عمومی می توانست اعلان جنگ را موجه جلوه دهد. بدین سبب، حمله به مرکز تجارت جهانی نه تنها به جلوگیری از این انفجار (بستن بازارهای اصلی بورس ظاهراً «بعلل فنی») منجر نشد، حتی فرصتهای جدیدی را برای آمریکا فراهم آورد. این موضوع قبل از هر چیز به وجود مقدار انبوه دلار نقد با هدف گسترش حداکثری «بخش دلاری» اقتصاد جهانی با توجه به ظهور یورو، رقیب بالقوه و اصلی ارز آمریکائی مربوط می شود. اظهارات رئیس وقت بانک مرکزی آمریکا، آلن گرینسپن مبنی بر اعلام آمادگی برای تأمین مقدار ضروری دلار نقد مورد نیاز همه بانکها و بخشهای مالی-ظاهراً «بمنظور جلوگیری از پیامدهای ناخواسته حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون»، دقیقاً در همین خط، قابل بررسی و مطالعه می باشد.

علاوه بر آن، روز بعد از انفجارها، چنین درک سیاسی در «اعلامیه سه جانبه» بانکهای مرکزی آمریکا، اروپا و ژاپن تجلی یافت. حاکمان مالی آمریکا نیز محدودیتها بر مشارکت در هر ساختار تجاری را برداشتند که انجام معاملات و تشکیل کمیسیون ویژه مرکب از نمایندگان وزارت دارائی و سازمان سیا برای نظارت بر اعمال اعضای بازار را در نظر داشت. در نتیجه تحکیم مکانیسم نظام ارزی-مالی جهانی با موقعیت برتر دلار پس از ۱۱ سپتامبر، در حالیکه حملاتی مانند حمله سپتامبر و پاسخ «تلافی جویانه» آن را می توان در هر لحظه در هر نقطه کره زمین انتظار داشت، موجب گذار همه اقتصاد جهانی به حالت وضعیت فوق العاده یا «منتظر جنگ» گردید.

\*\*\*\*\*

### زیرنویس مترجم

در ارتباط با واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ واشنگتن و نیویورک، این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که همه دولتهای آمریکا از ابتدای تأسیس این کشور نامشروع تا امروز، یکسری دولتهای جنائی متشکل از تاجران جنگ، انسان، مواد مخدر، اسلحه و بطور کلی دولتهای تروریستی بوده اند و همواره با پنهان نمودن چهره تروریستی خود در پس عناوین و شعارهای پوچ و کاملاً خالی از محتوا و همچنین، با دست زدن به فریبکاریهای ناشیانه، سعی کرده اند از اعتراف و اذعان علنی به آن خودداری نمایند. اما وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر باعث آشکارتر شدن ماهیت و چهره اصیل دولتهای آمریکا و پذیرش علنی تروریسم بمثابه سیاست رسمی دولت آمریکا گردید.

جنگ‌های استعماری آمریکا بر علیه سومالی، افغانستان، عراق و قبل از آنها، علیه یوگسلاوی، حملات روزمره به یمن، پاکستان و بمباران و کشتار مردم بی دفاع آنها، جنگ اشغالگرانه علیه لیبی، جنگ‌های نیابتی در ساحل عاج، سودان، سوریه، مالی، کلمبیا، فیلیپین، نیکاراگوئه و بسیاری کشورهای دیگر نمونه بارز تروریسم دولتی آمریکا هستند.

دولت‌های آمریکا بمنظور مهندسی افکار اجتماعی، البته، به توجیهات و بهانه‌های ساختگی نیاز داشته و دارند که خوشبختانه خیلی هم زود دست شان رو میشود. این روش شناخته شده دولت‌های آمریکا تنها به حادثه پرل هابر، خلیج خوکها و ۱۱ سپتامبر خلاصه نمی شود. لیست حقه بازیهای دولت‌های آمریکا با بلندای تاریخ تأسیس این کشور برابری می کند و حوادثی مانند حادثه خلیج تونکن، کودتاهای و دخالت‌های خونین در ایران، اندونزی، کامبوج، و همین اواخر در هندوراس و مصر و یا قتل سفیر و سه دیپلمات- تروریست آمریکائی در ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۲ در لیبی، بازی مسخره قرآن سوزی و ساخت فیلم موهن علیه پیغمبر اسلام با هدف تحریکات و راه انداختن جار و جنجال‌های بی سرانجام بمنظور انحراف افکار عمومی از مسائل و معضلات مبتلابه اجتماعی، تنها بخش بسیار کوچکی از آن هستند.

گذشته از همه اینها، یادآوری این نکته ضرورت تام دارد، که کمترین کوتاهی در شناخت و شناساندن سیما و ماهیت واقعی دولت‌ها و سیاست‌های ایالات متحده آمریکا، بی کم و کاست، موجب افتادن به دام ریکاریهای این جنایتکارترین دولت تاریخ جهان خواهد شد.